

ناصر مکارم
شیرازی

خطوط اصلی
اقتصاد اسلام

سه مکتب اقتصادی معروف جهان



سرمایه داری به اتکای اصل آزادی کاذب در تمام زمینه‌ها
جهان را به‌ویرانی و خلقهای جهان را به اسارت می‌کشاند



هرچند تعداد مکتبهای، چه درگذشت و درطول تاریخ، و چه امروز بسیار زیاد بوده
و هست، ولی صرف وقت دربررسی همه آنها تنها درخور يك بحث کلاسیک گسترده
است که ما درصدد آن نیستیم.

به‌همین دلیل از میان همه آنها سه مکتب معروف را که امروز بیش از همه در جهان
طرفدار و پیرو مدافع دارد، انتخاب کرده، مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهیم، زیرا امروز
هر کجا برویم غالباً پاپیروان یکی از این مکاتب روبرو می‌شویم.

ذکر این نکته نیز لازم است که بدون این تحقیق و بررسی، بحثهای مسابیرامون
مکتب اقتصادی که اسلام پی‌ریزی کرده فاقد ویژگیهای يك بحث تطبیقی و مقارن، و -
طبعاً فاقد روشنگری کافی خواهد بود.

این سه مکتب عبارتند از:

«کاپیتالیسم» و سرمایه‌داری

«سوسیالیسم» و ملی کردن منابع بزرگ تولید

«کمونیسم» و اشتراکیت کامل

از این سه مکتب دو مکتب وجود عینی دارد یعنی «کاپیتالیسم» و «سوسیالیسم» و -
سومی یعنی «کمونیسم» به شکل ذهنی باقیمانده ، و طرفدارانش مدعی هستند که در حال
تکوین و پیدایش است. ولی ظاهراً و به گواهی قرائن موجود امیدی به تحقق آن نیست !
به هر حال ترتیب تاریخی این سه مکتب ایجاب می کند که نخست به سراغ کاپیتالیسم
و سپس به بحث درباره سوسیالیسم، و سرانجام کمونیسم بپردازیم :

* * *

بررسی اجمالی کاپیتالیسم (سرمایه داری)

لا بد می دانید منظور از کاپیتالیسم هر گونه مالکیت شخصی و سرمایه داری خصوصی
به مفهوم لغوی آن نیست، بلکه مالکیت شخصی در شکل صنعتی و آمیخته با تکنولوژی
مدرن و نظام کارخانه داری و کارگرو کارفرما است، به تعبیر دیگری با گسترش صنایع تولیدی
جامعه طبعاً به دو گروه صاحبان کارخانه، و کارگر تقسیم می گردد، گروه اول را سرمایه -
دار و بوژوا و گروه دوم را کارگر و پروولتاریا می نامند، و اما آنها که در گوشه و کنار
این جوامع کارگاههای کوچکی دارند خرده بوژوا نامیده می شوند .
بررسی در ریشه این مکتب نشان می دهد که چهار اصل مشخص پایه های آنرا تشکیل
می دهد :

۱- مالکیت شخصی، به شکل نامحدود و بی هیچ قید و شرط.

۲- شناخت سرمایه به عنوان عامل درجه اول ارزش و تعیین کننده قیمت .

۳- آزادی بهره کشی از سرمایه به هر شکل و به هر کیفیت .

۴- آزادی مصرف در هر راه و هر اندازه و بدون قید و شرط .

بدون شك در حکومتهای سرمایه داری قانونهایی که هدفش محدود ساختن هریک از
اصول چهارگانه فوق باشد وجود دارد (همانند نظارت محدود دولتها بر کیفیت و کمیت
تولید، و شرکت دادن اجباری کارگران در درآمد کارخانه ها در بعضی از کشورها، یا ممنوع
بودن سرمایه گذاری درباره ای از رشته های اقتصادی و مانند اینها).

ولی نباید فراموش کرد که هیچیک از اینها از حدود يك استثنا در برابر يك اصل و -
قانون کلی فراتر نمی رود ، و مادام که ضرورتی ایجاب نکند اساس و پایه ، همان اصول
چهارگانه بالا است.

* * *

ریشه اصلی کاپیتالیسم

يك نگاه اجمالی به اصول چهارگانه فوق نشان می‌دهد که همگی بازگشت به يك اصل می‌کنند و آن مسأله «فردگرایی» و «آزادیهای فردی» و لیبرالیسم در يك شکل خاص است.

آنها در حقیقت برای اثبات این اصول روی اصل «آزادی» و نیروهای طبیعی انسان» تکیه می‌کنند آنها می‌گویند:

انسان آزاد آفریده شده و باید آزاد بماند.

آزاد تولید کند.

آزاد بهره‌کشی کند.

و آزاد مصرف کند.

و به همین دلیل شعار آزادی و دنیای آزاد (البته با مفهومی که آنها از این کله می‌فهمند و اراده می‌کنند نه آزادی به مفهوم واقعیش) به عنوان مهمترین شعار بر سراسر زندگی آنان حکومت می‌کند، و چنانکه خواهیم دید تمام ناکامیها و تضادهای آنها نیز کاذب (با همین مفهوم ویژه) سرچشمه می‌گیرد.

اگر آنها مالکیت فردی را به شکل نامحدودش پذیرفته‌اند به خاطر تکیه روی همین آزادی است. اگر بهره‌کشی و تولید را به هر شکل و کیفیت مجاز می‌دانند در پرتو همین نوع آزادی است.

و اگر آزادی مصرف تا سرحد وصیت برای حیوانات دست‌آموز (همانند سگها و... کربها) و اختصاص دادن میلیونها ثروت به آنها در کشورهايشان قانونی است جلوه‌ای از همین اصل کلی آزادی می‌باشد!

طرفداران اقتصاد کاپیتالیستی معتقدند که سیستم «اقتصاد آزاد» و یا به تعبیر دیگرشان «سرمایه‌داری در شرایط رقابت آزاد» خود به خود و بطور خودکار مشکلات اقتصادی را بطرز عجیبی حل می‌کند، آنها می‌گویند: «در اقتصاد آزاد هیچ فرد یا موسسه‌ای به تنهایی با سه مسأله اساسی اقتصاد یعنی «چه چیزی؟» و «چگونه؟» و «برای چه کس؟» سروکار ندارد، این حقیقتاً جالب است... در این سیستم نظمی خاص و خودکار وجود دارد، و بدون اینکه خودش واقف باشد پیچیده‌ترین مسائل قابل تصور را که متضمن هزاران تغییر و هزاران ارتباط است

حل می‌کند» (۱)

و به گفته «آدم اسمیت» پدراقتصاد جدید، در این نظام اقتصادی: «هر فردی می-کوشد سرمایه خویش را به نحوی به کاربرد که محصول آن بالاترین ارزش را داشته باشد. به طور کلی این شخص نه قصد دارد منافع عمومی را افزایش دهد و نه اینکه می‌داند عمل او تا چه حد به منافع عمومی می‌افزاید، قصد او فقط حفظ خود و تأمین منافع خویش است و در این امر یک «دست نامرئی»! راهنمای او است، تا هدفی را تعقیب کند که هرگز در خاطر او نبوده.

این شخص با پیروی از منافع خویش در اکثر اوقات منافع جامعه را نیز تأمین می‌کند، حتی موثرتر از وقتی که در حقیقت قصد تأمین این منافع را داشته باشد! (۲) و به این ترتیب آنها عقیده دارند نظام سرمایه‌داری خود به خود بسوی منافع جامعه رانده می‌شود.

به گفته بعضی دیگر از علمای اقتصاد این دست نامرئی همان نظام «عرضه و تقاضا» است که سرمایه‌های انسانی و مالی را بطور خودکار از یک رشته اقتصادی که کمتر مورد نیاز جامعه است به رشته دیگری که مورد نیاز بیشتری است منتقل سازد. هدف از ذکر مطالب بالا این نیست که بخواهیم پیرامون صحت و فساد این ادعاها، و اینکه یک دست نامرئی یا نظام خودکار واقعاً سیستم اقتصاد به اصطلاح آزاد را چگونه صحیح و مؤثری بسود همه انسانها بکار می‌اندازد، و اینکه رهبری نظام عرضه و تقاضا اساساً رهبری صحیح و قابل قبولی است یا نه، بلکه هدف آن است که ماهیت نظام سرمایه-داری و آزادی آنرا از لابلای ایده‌گفته‌ها درک کنیم، که آنها چگونه پیرامون اقتصاد آزاد می‌اندیشند!؟

* * *

ابعاد و حدود آزادی

دیدیم که کاپیتالیسم تکیه‌گاه خود را در همه جا مسأله آزادی قرار می‌دهد، آزادی در رقابتهای تولیدی و تجاری، آزادی در بهره‌کشی هر چه بیشتر از سرمایه‌ها و نیروها و منابع

۱- تلخیص از کتاب اقتصاد تألیف ساموئلسن صفحات ۶۱ و ۶۲

۲- از کتاب ثروت ملل تألیف آدم اسمیت (به نقل از کتاب اقتصاد نوشته ساموئلسن)

درآمد، و آزادی در چگونگی مصرف.
و معتقد است با اینکه موضع گیری آزادی در جهت منافع فردی است سراز منافع
جمعی بیرون می آورد و حتی بهتر از آن موقع که هدف منافع جمع باشد!
به همین دلیل نخستین تجزیه و تحلیل ما، پیرامون فرآوردهای این مکتب، باید از
همین جا آغاز گردد.

* * *

شعله عشق به آزادی در درون همه است .

عشق به آزادی از طبیعی ترین و اصیلترین خواسته های انسانها است هیچ انسانی را
در شرایط طبیعی نمی یابیم که از اسارت و بردگی استقبال کند، و بند و زنجیرها خوش آیندش
باشد .

این خواسته فطری حتی منحصربه انسانها نیست ، همه موجودات زنده از اسارت
می گریزند ، حیوانات باغ وحش غالباً افسرده یا بیمارند، عمرشان کوتاه و رشدشان کم ،
و فاقد نشاطند، و گاهی تا سرحد مرگ اعتصاب غذا می کنند، چرا که آزادی خود را از کف
داده اند، هر چند تغذیه کافی و پرستار و نظافت چی و پزشکی مخصوص دارند .

به هر حال این عشق داغ ، این شعله خاموش نشدنی و جاودانی در همه دلها وجود
دارد، حتی گیاهان نیز سهمی از این عشق دارند، آنها نیز فضای باز برای خود می طلبند ،
ریشه های درختان در اعماق زمین همواره با موانع آزادی در نبردند و گاه ریشه لطیف
گیاه، در این راه همانند مته های الکتریکی سنگها را سوراخ می کند و از آنها می گذرد ،
همیشه شاخه های درختان به سوئی که آزادترند خم می شوند و تغییر مسیر می دهند .

* * *

این را نیز می دانیم هر آنچه ریشه ای در **عواطف** آدمی دارد ریشه ای هم در **خرد**
و **منطق** دارد، هماهنگی این دودر تمام زمینه ها که یکی نیروی محرک و دیگری همچون
اهرم است کاملاً محسوس می باشد.

اگر غریزه جنسی ، انسان را بسوی جنس مخالف می کشاند ، منطق هم می گوید
برای بقای نسل آمیزش مشروع ضروری است .

اگر آتش خشم و غضب به هنگامی که حقوق و منافع انسان به خطر می افتد شعله ور
می گردد ، منطق هم می گوید برای ادامه حیات و انکس شدید در این لحظات لازم است .

در زمینه عشق به آزادی نیز کاملاً این هماهنگی وجود دارد ، زیرا در حقیقت تکامل ،

در همه زمینه‌ها که هدف نهائی وجود آدمی است در پرتو آزادی تأمین می‌گردند .
 استعدادها در يك جو آزاد شکوفان می‌گردند .
 آمادگیها در پرتو آزادی بارور خواهند شد .
 محیط آزاد اندیشه‌ها را می‌پروراند .

خفقان و سلب آزادی با روح انسان همان می‌کند که فضای پر دود و در بسته و پراز گردوغبار با ریه او، و به این ترتیب شعری را که (عاطفه) به عنوان (عشق به آزادی) سروده (خرد) آنرا با یک نثر منطقی تکمیل می‌کند .

* * *

نخستین تضاد سرمایه‌داری از همین آزادی سر می‌زند

ولی بزرگترین خطائی که ممکن است در اینجا گریبانگیر ما شود آن است که چنین بداریم که آزادی هیچگونه محدودیتی ندارد، و یا تنها قید و شرط آن این است که مزاحمتی برای دیگران ایجاد نکند همان منطقی که دنیای ماشینی مادی گرفتار آن شده، و تضادها و هزار گونه غرامت و جریمه به خاطر همان است، و عجب اینکه هنوز هم به آن وفادار مانده، سهل است، افتخار هم می‌کند !

اگر انسان وجود يك بعدی بود می‌توانستیم در يك داورى شتابزده «آزادی» را از هر قید و شرطی «آزاد» کنیم، اما با توجه به اینکه انسان ابعاد مختلفی از نظر روحی و جسمی دارد، و عشق به آزادی «تنها عشق» او نیست، بلکه عشق به تکامل عشق به نیکیها و پاکيها، عشق به همه نوع، عشق به علم و دانش، و عشق به خدا نیز بر وجود او حکومت می‌کند چگونه می‌توانیم برای آزادی مرزی نشانیم و یا تنها مرز آن را عدم مزاحمت با دیگران بدانیم ؟

آزادی مشروع و منطقی آن است که لطمه به هیچیک از خواسته‌های اصیل آدمی نزند، و به تعبیر دیگر معجونی باشد از همه عشقها، و هماهنگ با همه احساسات فطری و خواسته‌ها. بنابراین آزادیهایی که انسان را از تکامل باز می‌دارد، یا او را به انحطاط فکری و اجتماعی می‌کشاند، یا انسان را از نجبری باز کرده به زنجیر دیگری می‌بندد، و از قفسی رها ساخته در قفس محکمتری زندانی می‌کند در حقیقت آزادی نیست،

هرج و مرج و طغیانگری است، اسارت است و عقب افتادگی، و یا در حد اعلا، کامجویی

مارکسیسم و نیروی محرکه تاریخ



دانشمندان ، مدت‌ها مکتب « مارکس » را فقط بعنوان يك سیستم « اقتصادی » و شکل بخصوص از « سوسیالیسم » می‌شناختند و در بحث‌های عقاید اقتصادی از افکار فلسفی « مارکس » سخنی به میان نمی‌آمد ، ولی پس از انتشار آثار فلسفی مارکس ، این اندیشه دگرگون گردید و معلوم شد که مکتب مارکس پیش از آن که يك سیستم اقتصادی باشد بر خلاف سایر سیستم‌های اقتصادی در مرحله نخست ، يك فلسفه است ، و اقتصاد آن ، تنها يك مورد « کاربرد » این فلسفه می‌باشد (۱) از این جهت گروهی که می‌خواهند با « مارکسیسم » به خوبی آشنا شوند ، باید نخست از عقاید فلسفی او ، آگاه گردند بنابراین ما در این پژوهش ، به بررسی عقاید فلسفی او که زیربنای عقاید اقتصادی او را تشکیل می‌دهد می‌پردازیم :

* * *

مانحستین پژوهش خود را درباره نظریات « مارکس » از مسئله « نیروی محرکه تاریخ » آغاز می‌کنیم ، وی در این مسئله ، نظریه خاصی دارد که به گونه روشن مطرح می‌شود. سپس از نظریات و انکار دیگر دانشمندان درباره پایه استواری این نظریه استفاده می‌نمائیم. پیش از آنکه وارد بحث گردیم ، سه مطلب را به عنوان ، مقدمه یادآور می‌شویم .

۱- گرچه از يك نظر ، گفتار آن گروه از دانشمندان صحیح است زیرا قرائن نشان می‌دهد که آن فلسفه نیز به خاطر همین مکتب اقتصادی تنظیم شده است .

۱ - مقصود از تاریخ چیست

لفظ تاریخ در زبان مردم ، همان حوادث و رویدادهائی است که در نقطه‌ای از جهان رخ می‌دهد و از میان می‌رود ، ولی مقصود « مارکسیسم » از آن لفظ همان روبنا جامعه است و از آن يك معنى وسيع و گسترده‌ای اراده شده است ، هر گاه امر مربوط به دستگاههای تولید را اساس و نیروی محرك تاریخ بنگریم کلیه مسائل علوم انسانی و اجتماعی روبنای جامعه و تاریخ بشر است از آن جهت « مارکس » می‌گوید ، اجتماع زیربنائی دارد و شالوده آن توای اقتصادی است و « روبنای » آن را ، انکار و آداب و رسوم و نهادهای قضائی ، سیاسی و مذهبی . . . تشکیل می‌دهد . (۲)

۲ - آیا همه نیروهای محرك شناخته شده است ؟

آیا همه عوامل و اصول محرك تاریخ برای ما شناخته شده است ؟

این سئوالی است که پاسخ آن با در نظر گرفتن این که محور تاریخ و به اصطلاح دانشمندان « ماده خام تاریخ » یعنی انسان « ناشناخته » می‌باشد ، روشن است . زیرا همانطور که تمام خصوصیات جهان طبیعت برای ما مکشوف نیست و بشر اکنون با الفبای علوم طبیعی آشنا شده است همچنین تمام زوایا روح انسان و خصوصیات وجودی او برای ما مکشوف نیست این انسان که به اعتراف دانشمندان ، موجود ناشناخته است ، و هر روزی هوسی دارد و انگیزه‌ای ، چگونه می‌توان همه عوامل سرنوشت ساز و حادثه آفرین او را به دقت شناخت و بالاتر و همه آن‌ها را در يك عامل « اقتصادی » خلاصه کرد .

* * *

۳ - عوامل سازنده تاریخ در نظر دانشمندان

به خاطر همین پیچیدگی ماده خام تاریخ ، جامعه شناسان عواملی را به عنوان محرك تاریخ مطرح کرده‌اند که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم .

- ۱ - انسان ، از آن نظر که دارای غرائز متنوع و گوناگون می‌باشد .
- ۲ - نوابغ و شخصیت‌های بزرگ جهان که با افکار و اراده خود حرکت تاریخ را گامی کند و گاهی تند و یا دگرگون می‌سازند .
- ۳ - مذهب به معنی وسیع و عمومی خود . و پیوسته مذهب برای ملت‌ها سرنوشت

۲ - مارکس و مارکسیسم ص ۳۳

ساز، و حادثه آفرین بودند .

۴ - تکامل وسائل تولید ، و « مارکسیسم » تنها همین را عامل محرك تاریخ میدانند .

۵ -- افزایش جمعیت که آرمان و خواسته های جدیدی را با خود همراه می آورد ، یکی از عوامل محرك تاریخ شمرده شده است .

۶ - اتحادها و پیوندهای دوستی با اقوام و ملل و برقراری روابط ، چهره زندگی اقوامی و ادگرگون کرده و حوادثی را می آفریند .

۷ - غریزه جنسی از نظر « زیگموند فروید » از عوامل سازنده تاریخ است و این عامل بخشی را از عامل نخست می باشد .

۸ - حوادث غیرمترتب جوی و زمینی از قبیل سیل ها و زمین لرزه ها و آتش فشانی ها که انسان را مجبور می کند که وضع زندگی را عوض کرده و خود را با این حوادث ، تطبیق دهد (۳) .

اینها یک رشته عوامل سازنده تاریخ است که از طریق دانشمندان مطرح گردیده است و اگر برخی از اینها را علت تام برای تحریک چرخ تاریخ ندانیم قطعاً در گردش چرخ تاریخ تأثیر نسبی دارند، و به صورت جزئی از عامل ، به شمار می روند و هرگز نمی توان ، عوامل سازنده تاریخ را ، در هشت عامل منحصر ساخت بلکه ممکن است عوامل دیگری در کار باشد که ما از آن اطلاع صحیح نداریم .

* * *

« مارکسیسم » درباره نیروی محرك تاریخ نظریه ای دارد که می خواهد با آن ، به جنگ « هگل » که در موارد زیادی تحت تأثیر فلسفه اوست برود .

اکنون که باین نکات سه گانه ، آشنا شدیم ، نظریه « مارکس » را درباره نیروی محرك تاریخ مطرح می کنیم .

« هگل » می گوید « افکار بشر سازنده تاریخ بشر است » با توجه به خدمات ارزنده دانشمندان و تأثیر آن در پیشرفت صنایع و دگرگونی قیافه های زندگی ، بطور اجمال می توان این سخن را تصدیق کرد و در بحث آینده درباره تأثیر افکار نوایخ در گردش چرخ تاریخ ، سخن خواهیم گفت .

« مارکس » در برابر نظریه هگل ، می گوید : تنها عامل سازنده تاریخ جامعه ،

حتی ایده‌ها و فکرها ، اندیشه‌ها و مکتب‌ها عامل اقتصادی و وسائل تولید است .
روش «مارکس» درست مقابل روش هگل است از نظر هگل ، حرکت فکر و ایده‌ها ،
خلاق واقعیت‌ها و حوادث تاریخی است و واقعیت‌ها تنها تجسم خارجی ایده‌ها است ولی
از نظر مارکس حرکت ، فکر ، انعکاسی از حرکت واقعی است که به مغز انسان برده شده و
جای گرفته است . (۴)

بنابراین فکر که خود پرتوی از واقعیات است نمی‌تواند ، سازنده تاریخ باشد .
جامعه از نظر «مارکسیسم» دو طبقه دارد یکی از آن دو طبقه ، زیر بنا ، و دیگری
روبنای آن را تشکیل می‌دهد .

زیربنای آن ، همان « وسائل تولید اقتصادی » است و سایر پدیده‌های فکری و روحی
انسانها از فرهنگ ، هنر ، اخلاق ، مذهب و قانون ، روبنا و وجود ثانوی و غیر اصل
اجتماع می‌باشد .

از نظر «مارکسیسم» عامل اساسی تاریخ و تحولات علمی و فرهنگی و صنایع در هر
عصر ، همان وسایل تولید و روابط اقتصادی است که بر آن جامعه حکومت می‌کند .
به عبارت روشن‌تر ، طرز تولید و پخش و تقسیم ، ثروت و روابط کارگر و کارفرما ، در طول
زمان جنبه‌های دیگر زندگی را از قبیل ، دین ، اخلاق فلسفه ، علم و ادبیات و هنر تعیین می‌کند .
بنابراین محرک اصلی تغییراتی که در اجتماع صورت می‌پذیرد ، همان وسائل تولید
روابط اقتصادی است که کلیه دگرگونی‌های روبنای اجتماع نتیجه مستقیم آن است .

مارکس در یک دیدگاه کلی در تاریخ بشر چنین می‌اندیشد :

تا مدت‌های مدید این تمایل وجود داشت که تاریخ را رو بنای اجتماع ، صرفاً
متأثر از اقدام مردان بزرگ یا اندیشه‌های بزرگ بدانند ولی به گمان وی واقعیت‌های
مادی ، تاریخ را پدید می‌آورد ، نه اندیشه‌ها ، توده‌های زحمتکش ، تاریخ را به وجود
می‌آورند نه قهرمانان .

مارکس جامعه را به بنائی تشبیه می‌کند که زیر و شالوده آن را قوای اقتصادی و
روبنای آن را ، افکار و آداب و رسوم و نهادهای قضائی ، سیاسی ، مذهبی و غیره تشکیل
می‌دهد ، سپس می‌افزاید : افکار و رسوم و نظام سیاسی ، هر یک تابع وضع اقتصادی است
مانند فتودالیسم و کاپیتالیسم ، و وضع اقتصادی تابع اوضاع فنی و نحوه دستگامه‌های
تولیدی است .

مارکس در کتاب فقر فاسفه می نویسد : مناسبات اجتماعی به طور کامل با نیروهای مولد ، پیوند دارد . انسان ها با اکتساب نیروهای مولد تازه ای ، شیوه تولید خویش را عوض می کند و با تغییر شیوه تولید و طرز امر معاش خود ، کلیه مناسبات اجتماعی را تغییر می دهد مثلاً « آسیاب دستی » نمودار جامعه ملوک الطوائفی « و آسیاب بخار » نمودار جامعه سرمایه داری صنعتی است (۵)

خلاصه این اصل (گرداننده چرخ های مهم تاریخ و تحولات اجتماعی ، اوضاع اقتصادی و نیروهای تولید بودند) از اصول مهم مارکسیسم می باشد .

در کنار این اصل ، بحث مهم دیگری است که پیوند ناگسستنی با آن بحث دارد و آن تقسیمی است که مارکسیسم در زندگی بشروادوار تاریخی او قائل است ، او زندگی بشر را به دوره های شکار و شیبانی ، کشاورزی و پیشه وری ، صنعتی و ماشینی تقسیم می کند . ادوار مهم تاریخی و اجتماعی رابه دوره های زیر تقسیم کرده است : دوره اشتراکی اولی (کمون نخست) دوره بردگی ، دوره فئودالی ، دوره کاپیتالیستی ، دوره کمونیستی . (مارکس) دستگاه های تولیدی و روابط اقتصادی ، را عامل مهم برای پیدایش این ادوار تاریخی می داند و از تضاد و ناهماهنگی که میان ابزار تولیدی و روابط اقتصادی ، برقرار می گردد ، دوره ای سپری گردیده و دوره نئی آغاز می شود .

« انگلس » همکار نزدیک مارکس ، علت نهائی و بزرگترین نیروی محرک همه حوادث تاریخی مهم را تحول اقتصادی جامعه می داند و تغییراتی که بر شیوه تولید و مبادله عارض می شود ، تقسیم ادوار تاریخی را هدید می آورد . (۶)

* * *

اکنون ببینیم می توانیم نظریه « مارکس » را درباره نیروی محرک تاریخ بپذیریم و یا این که این نظریه با نارسائی های روبرو است ؟ !

۱ - استقراء و تتبع ناقص

مارکس از میان عوامل سازنده تاریخ تنها به يك عامل چشم دوخته و عوامل دیگر را که بعداً یاد آور می شویم نادیده گرفته است وی در صورتی می تواند يك چنین ادعا کند که در تاریخ بشر ، تتبع عمیق انجام داده باشد ، آن هم نه در تاریخ يك کشور و نه درباره پدیده های

۵ - مارکس و مارکسیسم ص ۳۳

۶ - مقاله ای درباره نظریه مادی درباره تاریخ

اجتماعی دريك کشور ويايك قاره، بلکه باید همه پدیده‌های اجتماعی را اعم از اقتصادی سیاسی، فرهنگی، اعتقادی، اخلاقی، نظامی، حقوقی و علمی را در تاریخ بشر در همه اقوام و ملل در پنج قاره عالم، تجزیه و تحلیل کرده باشد و در همه جا بدون تعصب، باین نتیجه رسیده باشد که تنها عامل محرك تاریخ پدید آورنده مکتب و فلسفه حقوقها و کلیه اندیشه‌ها، همان دستگاههای تولید و روابط اقتصادی بوده است. بشر در طول تاریخ، در حدود بیست و يك تمدن در روی زمین به وجود آورده است و این تمدن‌ها، یکی پس از دیگری، طلوع نموده و افول کرده‌اند.

آیا واقعاً تئوریسین‌های «مارکسیسم» تمام خطوط زیربنائی و روبنائی این تمدن‌ها را خوانده‌اند و همگی در آنها، مسأله زیر و رو بنا را مشاهده کرده‌اند و دیده‌اند که امور اقتصادی زیربنای تمدن، و آداب و فلسفه و اخلاق، و مذهب و ادبیات روبنای آن بوده و همگی از عامل اقتصادی تغذیه می‌کردند.

اگر چنین ادعائی کنند، براستی بسیار آدم‌های جسوری و متجری هستند.

آیا مارکس و هر کس که خود را «مارکسیست» می‌داند، يك چنین غرور و تتبع در تاریخ انجام داده است؟ بطور مسلم نه.

کتاب «سرمایه» مارکس روشن‌ترین گواه است که وی تنها درباره جامعه و سرمایه داری تتبع کرده است و بس، اصولاً از تحولات و مکتب‌هائی که در مشرق زمین در نقاط دور از محیط زندگی او به عللی پدید آمده کاملاً بی‌خبر بوده است.

با این فرض چگونه می‌توان عامل سازنده تاریخ را فقط امور اقتصادی معرفی کرد؟ خوشبختانه «انگلس» همکار نزدیک «مارکس» به این مطلب اعتراف کرده و می‌نویسد: «مارکس» و خود من باید قسمتی از مسئولیت این امر را که «گاهی جوانان بیش از آنچه باید به عامل اقتصادی اهمیت می‌دهند» به‌عهده بگیریم: ما ناچار بودیم در مقابل حریفان برای این اصل اساسی مورد انکار آنان، تأکید و رزیم و لذا نه وقت، نه موقعیت و نه فرصت آن را داشتیم که حتی سایر عوامل را که در عمل، متقابلاً سهم بودند به جای آوریم. (۷)

تشکیل حکومت

پدیده اجتناب ناپذیر



برخلاف اندیشه گروهی که تصور می کنند حریت و آزادی ، با سلطه گرائی و حکومت ، دو امر متناقضند و هرگز جمع نمی شوند ، و حفظ آزادی فردی ایجاب می کند که قانون و حکومت از قاموس زندگی حذف شود .

یا تصور می کنند که دولت ها پیوسته از اقویا و زورمندان طرفداری می کنند و مصالح نوده ها را در نظر نمی گیرند .

یا می اندیشند که انسان ، ذاتا خیر و نیکوکار ، عاقل و اندیشمند آفریده شده است ، دیگر چه لزومی دارد که دولتی تشکیل شود بلکه انسان زنده خود را در پرتو عقل خویش اداره می کند .

برخلاف این اندیشه های سست و بی پایه که حاکی از یک نوع هرج و مرج طلبی ، و سفسطه گرائی و ساده دلی است ، ضرورت وجود دولت در زندگی اجتماعی بشر ، آنچنان روشن است که نیازی به دلیل و برهان ندارد ، دولتی که آزادی های فردی را در چهارچوب مصالح اجتماعی حفظ کند و در پرورش استعدادها بکوشد ، و مردم را به وظایف خود آشنا و قوانین الهی و یا مردمی را اجراء کند ، از این جهت اندیشمندان

بزرگ جهان، مانند افلاطون، ارسطو، ابن خلدون^۱ و برخی دیگر، وجود دولت را یک پدیده^۲ اجتناب ناپذیر تلقی کرده‌اند.

در این میان "مارکس" وجود دولت را تا آنجا که اختلاف طبقاتی در میان است، ضروری می‌داند، ولی معتقد است که پس از گسترش "کمونیسم" در سرتاسر جهان دولت باید از بین برود، وی تصور می‌کند که مایه نزاع و اختلاف، تنها اختلاف طبقاتی است و پس از محو آن، مایه^۳ نزاعی در کار نخواهد بود که وجود دولت را ایجاد کند.

ولی "مارکس" به جامعه انسانی تنها از یک زاویه نگریسته است و آن زاویه اختلاف طبقاتی است در حالی که جامعه انسانی زوایای دیگری نیز دارد که اگر وی جامعه‌ها را از این زاویه‌ها نیز مورد مطالعه قرار می‌داد، حکم به انحلال دولت‌ها حتی پس از به اصطلاح گسترش "کمونیسم" نمی‌داد، زیرا مایه نزاع و جدال تنها و تنها، اختلاف طبقاتی نیست که پس از محو آن، همه جهان بهشت برین گردد، بلکه غرائز دیگر بشر مانند جاه طلبی‌ها و خودخواهی‌های رهبری نشده، کانون نزاع و سرچشمه^۴ جدال است، و از این جهت دولتی را لازم دارد که افراد را به وظایف قانونی خود آشنا کند و متخلفان را مجازات نماید، و حق را به حق داریسپارد، و نظم و انضباط جامعه را که زیر بنای بقای تمدن و مایه پیشرفت انسان در جهت‌های مادی و معنوی است، صیانت نماید.

خلاصه برای حفظ نظام اجتماعی و تمدن انسانی، و برای آشنا کردن افراد به حقوق و وظایف و رفع هر نوع اختلاف و نزاع در جامعه، مرجع قوی و نیرومندی لازم است که این فریضه انسانی را انجام بدهد و زیر بنای تمدن را که همان حفظ نظم در اجتماع است، صیانت کند.

حقیقت اسلام یک رشته اصول و فروع است که از جانب خدا فرو فرستاده شده است، و پیامبر اسلام مأموریت داشت که مردم را به آن دعوت کند، و در شرایط مناسب همه را پیاده نماید ولی چون اجرای یک رشته از احکام که حافظ نظم و انضباط در اجتماع است، بدون تشکیل حکومت امکان پذیر نبود، — لذا — پیامبر به حکم عقل و خرد و به حکم ولایتی که خدا به وی داده بود، دست به تشکیل حکومت زد و نظام توحیدی را در قالب یک حکومت اسلامی پیاده کرد.

هرگز حکومت برای اسلام هدف نیست، بلکه چون اجرای احکام و قوانین و تأمین اهداف عالی آن بدون تشکیلات و تأسیس سازمان سیاسی امکان پذیر نیست از این جهت پیامبر شخصا دولت و حکومتی را پایه‌گذاری نمود.

مبارزه با ظلم و تجاوز، اجرای حد بر سارق و زانی، رسیدگی به اختلافات مسلمانان در امور مالی و حقوقی، تأمین حقوق مستضعفان، جلوگیری از احتکار و گران

فروشی، گردآوری زکات و مالیات های اسلامی، گسترش تعالیم اسلام، و رفع دهه‌ها نیازمندی‌های دیگر جامعه اسلامی، بدون یک سرپرستی جامع و پیشرو و قاطع، بدون یک زعامت و حکومت مورد پذیرش ملت، امکان پذیر نیست.

اکنون که مسلمانان وظیفه دارند این احکام و تعالیم اسلامی را مو به مو اجرا کنند، و از طرفی اجرای صحیح آنها، بدون تاسیس مرکزی که همه از آنجا الهام بگیرند، ممکن نیست.

روی این جهات باید مسلمانان در چهارچوب تعالیم اسلامی دارای تشکیلات و سازمانهای سیاسی باشند که در هر زمان، پا به پای نیازمندی‌ها پیش برود.

امیرمومنان (ع) در یکی از سخنان خود به لزوم تشکیلات و حکومت اشاره می‌کند و وجود حاکم جائز را برهرج و مرج و زندگی جنگلی ترجیح می‌دهد و یادآور می‌شود که اصولاً حکومت، هدف نیست بلکه وسیله است برای یک زندگی آرام تا روزی که اجل فرد فرا برسد، و وسیله است برای گردآوری مالیات، برای جهاد با دشمن، برای حفظ امنیت راه‌ها و اخذ حق مستضعف از قوی و نیرومند چنانکه می‌فرماید

انه لابد للناس من امیر براو فاجر، یعمل فی امرته المومن
و یستمع فیها الکافر، و یبلغ الله فیها الاجل، و یجمع به
الفبی و یقاتل به العدو، و تامن به السبل ویوخذ به للضعیف
من القوی^۱

باید برای مردم، امیر و رئیس باشد، خواه نیکوکار و یا بدکار، تا مومن در حکومت او به کار خود مشغول گردد، و کافر بهره‌ء خود را ببرد، بر اثر برقراری نظم و آرامش، خداوند هر فردی را به اجل خود برساند، به وسیله این حاکم مالیات جمع گردد با دشمن نبرد شود، و راه‌ها از دزد و یاغی ایمن گردد، و حق ناتوان از نیرومند گرفته شود" (یعنی اگر نیکوکاری سرکار نیاید بدکار جای او را می‌گیرد)

با این بیان، و با یک محاسبه و مطالعه اجتماعی، لزوم تشکیل دولت، در نظر عقل و خرد، یک پدیده ضروری و اجتناب ناپذیر اجتماعی است که از آن چاره‌ورهایی نیست.

یک لحظه فقدان رهبر چه اثر سوئی داشت

در جنگ "احد" حساس ترین فراز تاریخ اسلام فرارسید، دشمن به شایعه سازی پرداخت و پیامبر اسلام را مقتول اعلام کرد، در این لحظه که مسلمانان خود را بدون رهبر احساس کردند، به فکر عقب‌گرد به دوران جاهلیت افتادند و به یکدیگر گفتند.

دیگر برای چه جنگ کنیم؟ پیامبر که کشته شد، در این هنگام آیه زیر در توبیخ این گروه فرود آمد.

و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا و سيجزي الله الشاكرين (آل عمران آیه ۱۴۴)

محمد (ص) جز پیام آوری بسان پیام آوران پیشین، نیست اگر بمیرد یا کشته شود، شما به عصرهای پیشین (جاهلیت) باز می‌گردید؟ هرکس بازگردد به خدا ضرری نمی‌زنسد، خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.

اگر شایعه قتل پیامبر با ظاهر شدن او در میان یاران خود تکذیب نشده بود چیزی نمی‌گذشت که نظام آنان از هم گسسته می‌شد، گروهی مقتول و گروهی پا به فرار می‌گذاشتند.

آیا زعامتی که تا این حد اهمیت دارد، صحیح است به دست فراموشی سپرده شود، و مسلمانان درباره آن اقدام نکنند؟

پیروی از روش پیامبر

هر موقع پیامبر گرامی گروهی را به جهاد اعزام می‌کرد، فرماندهان متعددی تعیین می‌نمود که اگر به یکی آسیبی رسید، سپاه اسلام بی‌سرپرست نباشد و بسان گله بی‌شیان، طعمه گرگ نشود.

قرآن دستور می‌دهد که ما از پیامبر گرامی پیروی کنیم، و او را الگوی زندگی خود قرار دهیم آنجا که می‌فرماید

لقد كان لكم في رسول الله اسوه حسنه لمن كان يرجو الله واليوم الآخر و ذكر الله كثيرا (احزاب آیه ۲۱)

پیامبر خدا، برای آن گروه که ایمان به خدا و روز دیگر دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند، مقتدا و الگوی خوبی است.

اکنون که او پیشوا و الگوی همه مسلمانان است، باید در موضوع تشکیل حکومت نیز از وی پیروی کرد.

همه مسلمانان پس از درگذشت پیامبر، ضرورت وجود امام و زعیم اسلامی را لمس می‌کردند، گروهی می‌خواستند که مشکل تعیین زعیم را از راه انتخاب و گزینش حل کنند، در حالی که گروه دیگر می‌گفتند که پیامبر گرامی قبلا، نیاز امت را با تعیین جانشین

از جانب خدا بر طرف کرده است، حتی یک نفر هم در میان آنان، منکر لزوم زعامت و سرپرستی نبود.

روی اهمیتی که تاثیر حکومت در اصلاح دین و دنیای مردم دارد امام صادق (ع) در حدیث کوتاهی چنین می فرماید

لا یستغنی اهل کل بلد من ثلاثه، یفرغ الیه فی امر دنیاهم
وآخرتهم فان عدموا کانوا همجا فقیه عالم ورع، امیر خیر
مطاع، و طبیب بصیر ثقه^۱

هیچ اجتماعی در امور مادی و معنوی خویش از سه چیز بی نیاز
نیست. جامعه‌ای که از این سه چیز خالی است دچار هرج و
مرج خواهد شد و آن سه چیز عبارت است از

۱- دانشمند آگاه و پرهیزگار

۲- فرمانروای خیرخواه و متنفذ

۳- پزشک حاذق و مورد اعتماد

امیر مومنان (ع) در یکی از سخنان خود به این فریضه دینی تصریح می کند و می گوید
هرگاه امام و پیشوای مسلمانان فوت کند، وظیفه آنان این
است که پیش از انجام هرکاری برای خود پیشوائی عقیف و
پرهیزگار، آشنا به قوانین قضاء و سنت پیامبر انتخاب کنند
تا زمان کار آنان را به دست بگیرد و میان آنان داوری کند،
حق ستم دیده را از ستمگر باز گیرد، مرزهای اسلام را حفاظت
کند، غنائم را گرد آورد، و حج و نماز جمعه را بپا دارد، زکات
را جمع کند.^۲

این قانون کلی که امام یادآوری می کند، مربوط به دوره و زمانی است که از جانب
خدا پیشوا و زعیمی معین نشده باشد.

اما در مورد اهمیت وجود رهبر و زعیم و تشکیل دولت بیان امام از هر دلیلی
روشن تر است.

۱- مقدمه ابن خلدون ص ۴۱ - ۴۲ - ۲- نهج البلاغه خطبه ۴ - ۳- تحف العقول صفحه ۳۲۵
۴- والواجب فی حکم الله والاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل، ضالا کان
اومهدیا، مظلوما کان او ظالما، حلال الدم او حرام الدم، ان لا یعملوا عملا ولا یحدثوا
حدثا ولا یقدموا یدا ولا رجلا ولا یبدوا بشیء قبل ان یختاروا لانفسهم اماما یجمع امرهم،
عقیفا، عالما، ورعا عارفا بالقضاء والسنة یجمع امرهم و یحکم بینهم ویأخذ للمظلوم من
الظالم، و یحفظ اطرافهم و یجیب فیئثم و یقیم حجتهم و جمعتهم و یجیب صدقاتهم
(اصل سلیم بن فیس متوفای ۹۰ ص ۱۸۲)

نگاهی به وضع

کشور اسلامی افغانستان (۱)

**اگر افغانستان از رهبری شایسته‌ای برخوردار گردد
می‌تواند بسیاری از مشکلات کنونی را برطرف سازد**

مساحت افغانستان براساس مرزهای رسمی کنونی در حدود ۶۵۰ هزار کیلومتر مربع است (تاکنون مساحت دقیق آن به‌طور اطمینان بخشی مشخص نشده است) این مساحت، معادل دو برابر نیم مساحت آلمان غربی است. افغانستان برحسب سرشماری سازمان ملل متحد در حدود ۲۰ میلیون نفر جمعیت دارد (تاکنون از طرف دولت افغانستان سرشماری به‌عمل نیامده است).

در حدود ۳ میلیون نفر از کل جمعیت افغانستان در شهرهای بزرگی مثل کابل، قندهار، هرات و... و امثال این‌ها سکونت دارند و تعداد ایلات و صحرانوردان بالغ بر ۱۰ تا ۱۵٪ مجموع جمعیت است. افغانستان از ۲۸ ایالت تشکیل شده است.

۶۰٪ کل جمعیت را قبایل «پشتو» تشکیل می‌دهند که از دو قبیله «جیلسان» و «دورانی» تشکیل شده است. زبان آنان زبان «پشتو» است که مثل زبان «دری» زبان غالب مردم افغانستان است.

(۱) این مقاله از مجله عربی «الرأید» (شماره ۳۳) نشریه اتحاد دانشجویان مسلمان اروپا که از مرکز اسلامی در شهر آخن آلمان (مسجد بلال) منتشر می‌گردد ترجمه گردیده است.

۲۵ تا ۳۰٪. جمعیت این کشور را نژادهای : تاجیک ، ازبک ، بلوچ ، ترکمان ، ... تشکیل می دهند.

تمام این قبائل علاوه بر پیوند برادری اسلامی ، پیوند استوار و نزدیکی با مردم مناطق مجاور افغانستان مثل ایران و پاکستان و سرزمین های اسلامی تحت تسلط اتحاد - شوروی دارند .

منابع سرشار ملی

هروقت نام افغانستان برده می شود ، آنچه به ذهن ها تبادر می کند ، سلسله کوه های بلند و ناهموار و صعب العبور ، فقر گسترده ، فقدان هر گونه منابع کشاورزی یا صنعتی شکوفا است ... ولی چنین تصویری درست نیست زیرا فقری که در افغانستان حکم فرماست ، ناشی از کمبود کشاورزی یا معدنی نیست بلکه به واسطه بهره برداری نادرست از این منابع است .

ارتفاع سلسله کوه ها در افغانستان به ویژه در مناطق مرزی این کشور با ترکستان و پاکستان به حدی است که میزان نزول باران در این مناطق ، به هفت ماه در سال می رسد ، و طبعاً نهرها و رودخانه های فراوانی در اکثر نقاط کشور ، جاری می شود که با استفاده از این آبها می توان مناطق وسیعی از زمین های قابل کشت را زیر کشت برد و معاش ۸۵٪ کل جمعیت را از این طریق تأمین کرد .

صادرات افغانستان

در افغانستان کشت حبوبات مثل گندم و ذرت ، و کشت برنج و پنبه و پرورش درخت بادام و گردو رواج دارد . همچنین دامداری در مناطق مختلف کشور ، گسترش چشمگیری دارد . ۴۰٪ از مجموع درآمد افغانستان را صادرات حبوبات و میوه ها و بادام ، و ۱۵٪ را صادرات پنبه تشکیل می دهد . همچنین افغانستان صادرات پشم و پوست حیوانات و فرش و محصولات صنایع ظریف دستی و نیز صادرات گاز طبیعی دارد که نسبتاً به تازگی کشف شده و بیش از ۱۵٪ مجموع صادرات را تشکیل می دهد و در درجه اول به کشورهای اتحاد جماهیر شوروی صادر می گردد .

زمین های مزروعی در حدود ۱۲٪ کل مساحت کشور را تشکیل می دهد و فعلاً بالغ بر ۷/۸ میلیون هکتار ، و معادل ثلث مجموع مساحت آلمان فدرال است . کشاورزی

افغانستان بیش از این ظرفیت افزایش دارد. بیش از دوثلث زمین‌های مزروعی افغانستان، آبی، بوقیه دیمی است.

دامداری و منابع طبیعی

میزان دامداری افغانستان چشمگیر است و در حدود ۲۵ میلیون رأس گوسفند، ۴ میلیون رأس گاو، ۳ میلیون رأس بز و نیز حیوانات دیگری مثل شتر و اسب دارد که تعداد آنها بیش از تعداد جمعیت است.

اگر رهبری شایسته‌ای در رأس کار باشد، افغانستان می‌تواند از ثروت‌های طبیعی خود مانند جنگل‌ها و درختان فراوانی که در جنوب شرقی این کشور، مخصوصاً در مناطق مجاور پاکستان وجود دارد، بهره‌برداری نماید.

همچنین این کشور می‌تواند از منابع سرشار دیگر خود از قبیل صید ماهی در نهرها و رودخانه‌ها، و نیز از منابع معدنی مانند گاز طبیعی و ذغال سنگ در مناطق شمالی که اکتشاف آنها به اتمام رسیده و بهره‌برداری از آنها آغاز شده است، یا از منابعی مانند معادن مس، سرب، طلا، کرم که مورد مطالعه و بررسی است، استفاده کند.

صنایع افغانستان

در افغانستان بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ کارخانه کوچک وجود دارد که در شهرها واقع شده است. تعداد کارگران شاغل در این کارخانه‌ها، از ۱/۰۹٪ مجموع جمعیت آماده اشتغال، تجاوز نمی‌کند.

این کارخانه‌ها، محصولات نساجی مخصوصاً پارچه‌های پنبه‌ای و پشمی، و بعضی از آنها مواد غذایی تولید می‌کنند اما کارهای دستی در زمینه تولید فرش و بعضی از محصولات پوستی و لوازم زینتی نقش مهمتری دارد.

اگر افغانستان از مدیریت سالم برخوردار گردد، در سایر زمینه‌های گذشته نیز جنبش‌های اقتصادی اولیه‌ای که برای پیشرفت کشاورزی و صنعتی سریع کشور لازم است، پیدا می‌شود.

ولی تاکنون افغانستان نه مدیریت سالم داشته و نه سرمایه کافی، از این رو در ردیف فقیرترین کشورهای جهان قرار گرفته است بطوری که درآمد سرانه، از ۱۲۰ تا ۱۸۰ دلار در سال است و درآمد ۴٪ جمعیت کشور، حتی از پائین‌ترین میزان لازم برای تأمین حداقل مواد غذایی کم‌تر است.

متوسط عمر افراد در این کشور در حدود ۴۵ سال باقی مانده است، تعداد بیسوادان

تا ۰۹۰٪ کل جمعیت را تشکیل می‌دهد. تعداد زیادی از اهالی افغانستان که فقط در سال گذشته در حدود ۳۰۰ هزار نفر بودند جهت یافتن کار و تأمین معاش، به کشورهای نفتی نزدیک، مهاجرت کرده‌اند. عدم توازن صادرات و واردات افغانستان هر سال روبه افزایش است، مثلاً کسری صادرات که در سال ۱۹۶۰ م، ۳۵ میلیون دلار بود، در سال ۱۹۶۷ بالغ بر ۷۲ میلیون دلار و در سال ۱۹۷۵ بالغ بر ۱۳۰ میلیون دلار بود، در صورتی که مجموع حجم صادرات در آن زمان بیش از ۲۲۳ میلیون دلار نبود. ثلث مجموع این صادرات، به کشورهای شوروی صادر می‌گردد و در مقابل، یک پنجم واردات افغانستان، از این کشور است.

آغاز نفوذ شوروی

شوروی از استواری روابط خود با افغانستان استفاده نموده اقدام به اعزام کارشناسان فنی و کمک‌های اقتصادی به افغانستان کرد و به تعلیم ارتش این کشور پرداخت. این کمکها ابتدا در زمان «محمد ظاهر شاه» و نخست وزیری «داودخان» بود تا آنکه داودخان به علت اختلاف با «محمد ظاهر شاه» بر سر سیاست خارجی افغانستان در برابر منافع آمریکا در این منطقه، استعفا کرد.

پس از کودتای نظامی داودخان، او این کمکها را ظرف پنج سال از شوروی دریافت کرد. به دنبال کودتای «نورمحمد ترکی» و گرایش بیشتر به سوی شوروی، گفتگو از افزایش این کمکها به میان آمد.

کمک‌های شوروی به افغانستان از پانزده سال پیش، ابتداء به صورت مشارکت شوروی در ایجاد سیستم آبیاری زمین‌های مزرعی آغاز شد و سپس به صورت اعزام کارشناسان فنی غیر نظامی ادامه یافت که تعداد آنان اکنون بین ۲۰۰۰ و ۶۰۰۰ نفر است. در اواخر، شوروی اقدام به ارسال کمک‌های نظامی کرد که از ۲۵۰ تانک شروع شد و به هواپیماهای میک ۲۱ رسید که بعضی از آنها در کودتای اخیر مورد استفاده قرار گرفت.

این کمک‌های نظامی طبعاً همراه با تعلیم فرماندهان نظامی افغانستان در اتحاد شوروی یا در خود افغانستان به وسیله متخصصان شوروی بود. قبلاً مدتی در این زمینه از فرماندهان نظامی هندی استفاده می‌شد و این در واقع یک نوع بهره برداری از اختلاف هندوستان و پاکستان از یک سو، و اختلاف افغانستان و پاکستان از سوی دیگر بود.

زندگی شگفت انگیز زنبور عسل

درسیستم جمعی

دکتر ابو تراب نفیسی

رئیس سابق دانشکده پزشکی اصفهان

نظری اجمالی به مقالات گذشته

« تفکر » در آیات قرآنی را در چهار قسمت شرح میدهم که قسمت اول آن مربوط می شود به « تفکر در شناخت طبیعت و محیط زندگی انسان » در این قسمت چهار آیه مورد بحث قرار می گیرند که در بند « الف » آیه ۸ سوره بقره درباره تفکر در خلقت آسمان و زمین و در بند « ب » آیات ۱۹۱ و ۱۹۰ سوره نحل درباره نزول باران در رشد گیاهان و در بند « ج » آیه ۳ سوره رعد قسمت هائی دیگر از طبیعت محیط یعنی « اکوسیستم » و پیدایش و رشد و تحول ماده مختلف آلی و غیر آلی و بالاخره در بند « د » آیه ۹۶ سوره نحل را درباره زندگی زنبور عسل یکی از شگفت ترین نشانه های زندگی اجتماعی حیوان بحث کردیم و در این بند بعضی از مختصات مربوط به آن و از آن جمله مسئله « وحی » به آن را آوردیم - و اینک در دنباله ای سایر خصوصیات این حیوان از دیدگاه های مختلف در طی مقالات آینده شرح داده می شود :

خداوند در این آیه مبارکه * ما را متوجه بعضی خصوصیات زندگی زنبور عسل میکند که چون مسلماً حکمت‌های آموزنده‌ای در طرز زینش انسان از جهان و طبیعت در بردارد و راهنمای زندگی اجتماعی انسان‌ها ممکنست قرار گیرد باید مخصوصاً بدان‌ها توجه شود و این خصوصیات عبارتند از :

اولا مسکن زنبور عسل که در کوه‌ها و درختان و خانه‌ها است .
ثانیاً خوراک آن که از میوه‌ها و گل‌ها باید باشد .

ثالثاً روش زندگی اجتماعی او و راه‌هایی را که باید بپیماید .

رابعاً عسل سازی

خامساً خواصی که عسل برای آدمیان دارد .

بنابر این بجا خواهد بود اگر ما زندگی زنبور عسل را از نقطه نظرهای بالا مورد بررسی قرار دهیم ، ولی این نکته را لازمست یاد آور شویم که مقصود ما در این مختصر زنبور عسل شناسی نیست که آن خود علمی مخصوص است و خداوند هم از ما نخواسته است که همگی ما در زنبور عسل متخصص شویم بلکه بعنوان قسمتی از جهان شناسی انسان ، نظر ما را به خصوصیات نامبرده جلب کرده و ما هم همانها را بررسی نموده و سپس خلاصه نتایجی را که در راه این هدف یعنی جهان بینی اسلامی بدست آورده‌ایم عرضه می‌کنیم :

اولا زنبور عسل از نظر مشخصات زیستی - شناسائی انسان از زنبور عسل به زمانهای بسیار قدیم برمی گردد بطوری که در یکی از غارهای قدیمی « والانسیا » در اسپانیا آثار حجاری شده انسانی است که از دیوارهای احتمالا برای جمع آوری عسل بالا می‌رود و زنبورها در حال حمله به آن هستند و این غار متعلق به دوران پالئولیتیک یعنی دیرینه‌سنگی در حدود يك صدهزار سال قبل است - همچنین در آثاری که در مصر بدست آمده نشان می‌دهد که در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح مصریان صنعت پرورش زنبور عسل را می‌شناختند و این کار در قرن سوم قبل از میلاد در دره نیل رواج کامل داشته زنبور عسل در قاره جدید (آمریکا) ظاهراً شناخته نشده و فقط در قرن ۱۷ از راه اروپا بوسیله انسان بدان قاره برده شده است . انواعی زنبور عسل بصورت وحشی مخصوصاً در هندوستان و کوههای هیمالیا زندگی می‌کنند که بعضی از آنها بصورت انفرادی ممکن است باشند .

مسکن آنها در خانه‌هایی است که بطور طبیعی در شکاف درختان و صخره کوهها می‌سازند و یا در خانه‌ها و درختان باغ‌ها که بوسیله انسان در دسترس آنها قرار داده شده است - بقول هوچینسون (Huchinson) زنبور عسل تنها حشره‌ایست که بوسیله انسان اهلی شده و مورد استثمار قرار گرفته بدون اینکه آزادی عمل زندگی طبیعی او از او گرفته شده باشد *

* آیه ۶۹ سورة النحل

خانه آن از شش گوشه‌های منظمی ازموم ساخته شده که بنحوماهرانه‌ای در کمال صرفه‌جویی پهلو به پهلو هم بطور عمودی بهم چسبیده قرارداد و بطوری که هر خانه‌ای افقی است و ظاهراً بنظر می‌آید که این نحوه خانه‌ها برای نگاهداری عسل نامناسب باشد ولی عملاً بعلت چسبندگی خاص عسل این نحو خانه سازی بسیار مفید و مؤثر است .

موم بوسیله زنبوران کارگر ساخته می‌شود و برای ساختن آن مقادیر معتدایی عسل باید مصرف شود (برای ساختن یک کیلو گرم موم باید بین ۱۶ تا ۲۰ کیلو گرم عسل مصرف شود) بدین طریق که موم خام بصورت ورقه‌های نازکی از قسمت عقب شکم زنبور کارگر بیرون آمده و سپس بوسیله فکین او کلافه شده و بصورت پرده مومی سازنده خانه درمی‌آید. معمولاً فقط یک زنبور ماده کامل در هر کندو وجود دارد که بنام «ملکه» نامیده می‌شود که در حقیقت مادر بزرگ یا تنها مادرزاینده همه افراد کندو است این ملکه فقط یک مرتبه در تمام عمر چندین ساله (۶ - ۷ ساله) خویش آنهم در حین پرواز جفت گیری می‌کند و در نتیجه این جفت گیری در این مدت تخم‌های بارور شده را در خانه‌ها می‌ریزد و قدرت تخم‌گذاری اوفوق‌العاده شکفت انگیز است بطوری که در مدت یک روز در اوائل بهار یا اواخر پائیز ممکنست ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ تخم بگذارد و در بعضی شرایط اختصاصی ممکنست تا ۵۰۰۰ تا در روز هم بگذارد. تخم‌هایی که بارور نشده‌اند زنبور عسل‌های نریا Drone را به وجود می‌آورند .

تمام لاروهای زنبور (دوره کرم شدن زنبور که از تخم بیرون می‌آید) در دو سه روز اول از ماده ژله مانده بنام «ژله شاهانه» که از غدده حلقی کارگران ترشح می‌شود تغذیه می‌کنند و از آن پس خوراک کلیه زنبورهای کارگرو نر از گرده و شیر گل‌ها خواهد بود مگر «ملکه آینده» که خوراکش همیشه از «ژله شاهانه» می‌باشد و همین اختلاف خوراک نه اختلاف باروری تخم است که سبب اختلاف در آینده زنبور می‌شود که یکی بصورت کارگر در می‌آید (چون همه کارگران ماده‌اند اما قابل باروری نیستند) و دیگری بصورت ملکه در می‌آید طول مدت زمانی که یک زنبور از موقع تخم‌گذاری تا موقع بلوغ لازم دارد برای کارگر ۲۱ روز برای ملکه ۱۶ روز برای نر ۲۴ روز است و طول مدت کار یک کارگر بالغ در مدت شیره گیری بین ۴ - ۶ هفته است و در مدت زمستان عمده یا بیشتر است .

نرها تا مادام که شیره گل بعد و وفور وجود دارد در کندو زندگی کرده و قابل تحمل‌اند اما بمحض اینکه میزان این شیره شروع به کم شدن کرد آنها مورد قتل عام قرار می‌گیرند. بدین طریق که به اجبار از کندو به بیرون رانده شده و در نتیجه بی‌غذائی در بیرون کندو محکوم به مرگ خواهند بود زیرا این زنبورهای نر از نظر خوراک تابع شیره گلی هستند که کارگران

برای آنها تهیه می کنند و وقتی در بیرون کند و کارگری در دسترس نباشد از بی غذایی خواهند مرد. تعداد زنبور هر کندو در حد اعلا ی رشد به ندرت از ۷۰۰۰ تا متجاوز است و کندوهای تازه بوسیله جابجا شدن ملکه و پیروانش به کندوی دیگر پرورش می یابند که آنرا مهاجرت یا Swarm گویند با عزم ملکه و عده ای از کارگران به کندوی جدید یکی از دختران ملکه جانشین او می شود و آن اولین زنبور ماده است که پس از عظیمت ملکه مادر از تخم بیرون می آید این شاهزاده خانم یا ملکه آینده کلیه خواهران بعدی خود را که هنوز در آن خانه محبوس اند با نیش زدن می کشد تا یک تاز خانه جدید شود. چیزی که زنبور عسل را از نظر ساختمان از زنبورهای خانواده نزدیک باو (زنبور معمولی - زردی و سرخی) جدا می سازد تفاوت های ساختمانی است که بانوع تغذیه او ارتباط پیدا می کند زیرا تغذیه زنبور عسل برخلاف همکاران دیگر خویش که از حشرات و پروانه های دیگر است از شیر و گرده گیاهان است در نتیجه تغییرات زیر در ساختمان بدن آنها انجام می گیرد و اولاهای آنها دارای پشم های بیشتری شود که گرده بیشتر به آن بچسبد و ثانیاً قسمتی از بندهای آنها کلفت و پهن می شود تا گرده بخود بگیرد و ثالثاً زبان آنها درازتر است و در درون گل فرو می رود و رابعاً جدار معده آنها قابلیت اتساع بیشتر دارد و شیر و گرده بیشتری را می تواند نگاهدارد و بالاخره این معده دارای عضلات محکم تری است که بتواند شیر گیاه را بصورت عسل به بیرون قی کند و برگرداند.

شیره گیاهان که از گرده نری گل بدست می آید بوسیله زنبور مکیده شده و در شکم آن تحویل و تحول یافته به عسل مصفی تبدیل شده و بعد به خارج در درون خانه های کندو برگردانده می شود ساختمان شیمیائی عسل با شیر گیاه مکیده شده فرق دارد و در نتیجه خواص آن هم با شیر گیاه تفاوت دارد.

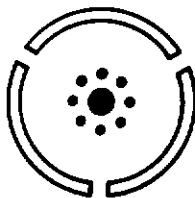
چند اطلاع تازه که جدیداً بوسیله کارل فن فریش (K. V. Frish) کشف شده قابل تذکر است یکی آنکه زنبور عسل رنگ های سیاه و قرمز را تفاوت نمی گذارد و رنگ زرد را بانارنجی و سبز و رنگ آبی را با بنفش نیز فرق نمی گذارد ولی آبی سبز را لزآبی زرد تشخیص می دهند بالاخره رنگ ماورای بنفش را که بچشم انسانی قابل رویت نیست ، زنبور عسل تشخیص می دهد و می بیند.

دیگر آنکه وقتی يك زنبور کارگر گیاه مطبوع و پرشیره ای را کشف کرد برای اینکه موضوع را به همگان خود بفهماند و مخصوصاً فاصله آنرا نشان دهد دو نوع رقص انجام می دهد یکی رقص « گرد» است و آن وقتی است که منبع غذایی نزدیک است ولی اگر این منبع دورتر از ۱۰۰ متر باشد نوعی دیگر رقص انجام می دهد که بنام رقص « تکان دار » یا قردار

موسومست (زیرا در این نوع رقص شکم بسرعت از يك طرف بطرف ديگر تكان می خورد) وشگفت انگيز آنست که فاصله محل غذا را بوسیله تعداد تكان هائی که در رقص وجود دارد نشان می دهد و هرچه فاصله دورتر باشد حرکات رقص کندتر می شود از نظر تعیین جهت محل غذا نیز از روی قسمت مستقیم تكان رقص می توان تشخیص داد بطوری که اگر روبه بالا باشد جهت غذاروبه خورشید است و اگر روبه پائین باشد جهت آن از خورشید دور می شود سایر زنبورها از روی نحوه رقص های دوگانه ای کارگر «گل یاب» و همچنین از روی بوی کرده گلی که به پای او چسبیده و از روی عسلی که بیرون داده است بسرعت محل غذا را یافته و بسمت آن حرکت می کنند بالاخره نکته دیگری که این دانشمند روشن کرده است آنست که زنبور عسل می تواند با پلاریزاسیون (تجزیه) نور خورشید راه خود را جهت یابی کند .

با همه اینها نکات بسیاری در زندگی این موجودات عجیب وجود دارد که باید در آینده کشف و شناخته شود و از آن حکمت های دیگر آموخته شود .

بالاخره باید دانست همانطور که گفتیم همه انواع زنبورهای عسلی اجتماعی نیستند و ۹۵٪ آنها ممکنست بصورت انفرادی زندگی کنند و در آنها زنبور ماده منحصر آکار ساختمان خانه و مکیدن شیره گل و تخم گذاری و تهیه عسل ذخیره را بعهده دارد و پس از اینکه تخم خود را در خانه گذاشت و عسل را نیز در آن نهاد در خانه را بسته و خود بیرون می رود و تخم ها درون کندوی بسته (مانند حشراتی که از گزیدن برگ بعضی درخت ها برآمدگی بوجود می آورند که مازومی سازد و یا بنام درخت پشه موسومست که نوعی مازو است) رشد کرده کرم شده و پیله بسته و حشره بال دار بالغ شده کندو را سوراخ کرده بیرون می رود و حال آنکه زنبور اجتماعی همیشه در میان همگنان خود زندگی می کنند و آنچه قرآن بمادستور مطالعه داده همان «زنبور عسل اجتماعی» است که مورد استفاده انسانها قرار گرفته و باید حکمت های آن آموخته شود جثه زنبور کارگراز همه کوچکتر و از نر بزرگتر و پهن تر و چشم های برجسته تر و ماده باریک تر و درازتر است و آن زنبور عسلی که ما معمولا می بینیم همان کارگراست که از همه کوچکتر ولی پرکارتر است .



سیرا جمالی تاریخ جزاء

نظری بقوانین جزائی

اسلام (۳)

علی اکبر حسینی



در گذشته از ضرورت قوانین جزا و لزوم اجرای آن بحث شد و گفتیم که حیات و سعادت و امنیت جامعه و سلامت محیط و حفظ حقوق فردی و اجتماعی نیازمند اجرای چنین قوانینی است و نیز خاطر نشان ساختیم که قوانین جزائی اسلام در اجتماعی قابل اجرا و پیاده شدن است و هنگامی مفید و سازنده است که محیط ، اسلامی باشد و همه قوانین اسلام پیاده شود و گرنه دریک اجتماع غیر اسلامی و سراسر فاسد و در رژیم طاغوتی ، آن آثار سازنده و حیاتبخشی که در محیط و حکومت اسلامی دارد، نخواهد داشت.

«بلکه در محیط سراسر فاسد بقول منتسکیو» اجرای قوانین کیفری سخت نه تنها چندان مؤثر نیست بلکه «علاوه بر فرسوده شدن قوه محرکه حکومت افکار مردم تدریجاً با مجازات سخت معتاد می گردد.» (۱)

اکنون برای توجه بیشتر به ضرورت و لزوم آن لازم است تا بررسی کوتاهی از سیر قوانین جزا در ادیان و ملل بشود.

سیرا جمالی قوانین جزا

وقتی که پیدایش ملتی را در نظر می گیریم معلوم می شود که قدیمترین قوانینی که وضع شده است قوانین جزا است (۲)

جزا و کیفر یک مطلب تازه نیست از دیر زمان و از آغاز زندگی اجتماعی بشر چنین

(۱) روح القوانین ص ۲۰۰ (۲) ص ۱۱ و ۱۰ حقوق جنائی

قانونی بچشم می‌خورد و از بشر غار نشین و از بدوی ترین قباایل وحشی و نیمه وحشی گرفته، تا تمدن‌ترین و مترقی‌ترین انسانهای عصر حاضر، چنین قوانینی برای حفظ نظام خویش وضع کرده است.

بنابراین مقررات جزاء ریشه‌دارترین قوانین موجود بشری است که با پیدایش زندگی اجتماعی ملتها و انسانها متولد شده و همگام با پیشرفت ملتها و اجتماعات برشد و حیات خود ادامه داده و می‌دهد.

نوعی قوانین جزا از تمدن‌های باستانی ایران، هند، یونان و مصر گرفته تا با امروز همواره بوده است. منتها صورت و نحوه اجراء فرق کرده و اصلاحات و پیشرفتهائی کم و بیش در آن رخ داده است. که مقایسه و بررسی آنها از حوصله مقاله ما بیرون است.

«در آغاز امر در قانون» حمورابی، کلدی، احکام حضرت موسی و...، قانون قصاص و حدی برای جانی و برای انتقام معلوم شده است:»
تسلیم متجاوز به قبیله مظلوم در حقوق رومیان و حقوق جزای یونان قدیم متداول شده بود.

در یونان در عهد سلن Solon سرقت يك جرم عمومی تلقی می‌شد و دولت برای مجازات آن اقدام می‌کرد ولی قتل يك امر خصوصی بود و تعقیب حق و ارث مجنی علیه بود. (۳)
«از بیان» روسو برمی‌آید که اصل مجازات باید باشد. تنها در گذشته افراد مظلوم رأساً می‌توانستند مجازات کنند ولی اکنون با دولت است که مجموعه ایست از حقوق افراد (۴) برخی مدعی هستند که با ترقی تمدن مجازاتهای مدنی، جای‌گزین مجازاتهای جزائی می‌گردد در صورتی که مشهودات عصر حاضر نشان می‌دهد که این ادعا مقرون به حقیقت نیست.

«در زمان پر آشوب معاصر شماره جرائم رو بتزاید است مخصوصاً در جوامعی که فرهنگ علمی و اخلاقی آن خیلی لطیف شده است و جرائم جدیدتری... رو بفزونی گذارده است (۵) در فرانسه و انگلستان، یونان، ترکیه اسپانیا، شوروی و... هنوز اعدام لغو نشده است (۶).

در شوروی حتی برای گرفتن رشوه و... اعدام می‌کنند.
وابسته خبرگزاری ملی چین می‌گوید: ما از دوستان خارجی خود مراقبت میکنیم:

(۳) ص ۱۰ و ۱۱ حقوق جنائی

(۴) حقوق جنائی ص ۱۷ و قراردادهای اجتماعی ..

(۵) و (۶) حقوق جنائی ص ۶

وی افزود که در چند سال پیش يك فرد چینی به يك مهمان خارجی نزدیک هتل پکن حمله کرد. این خارجی کشته نشد اما کسی که به او حمله کرده بود برای عبرت دیگران اعدام گردید. (۷)

سرقت در چین بزرگترین جرم است و حتی در مواردی معمولاً شخص قاتل اعدام می‌گردد (۸)

آمار نشان می‌دهد که ترس از مجازات از وقوع بسیاری از جرائم جلوگیری کرده و برعکس خاطر جمعی از مجازات عامل افزایش جرم شده است.

در سال ۱۹۰۶ حکومت فرانسه لایحه حذف مجازات اعدام را به مجلس معبوثان پیشنهاد می‌کنند. و بلافاصله تعداد جنایات افزایش می‌یابد و همین امر باعث تحریک عواطف عمومی برضد جنایات می‌شود و سبب می‌گردد که پیشنهاد دولت در مجلس رد شود و تصویب نگردد. (۹)

آیا مجازات نوعی انتقام نیست؟

ممکن است برخی خیال کنند که مجازات نوعی انتقام است و انتقام جوئی از کوتاه نظری است که دور از روح بلند و صفات عالی انسانی است و این با جهان بینی اسلامی سازگار نیست.

ولی باید توجه داشت که در اسلام برای جرائمی کیفر و مجازات تعیین شده است که غالباً جنبه عمومی دارد و عامل فساد و باعث اخلال در نظام اجتماع است و منافع ملت و جامعه را تهدید می‌کند. پس در حقیقت مجازات يك نوع دفاع از جامعه و برای حفظ مصالح و منافع عمومی اجتماع است نه بخاطر انتقام از مجرم فقط. و هرگز جنبه تصفیة حساب خصوصی و شخصی ندارد. و اگر هم در مواردی باعث تشفی قلب مظلوم باشد از فروعات و از نتایج ضمنی این قانون می‌باشد.

و مخصوصاً با توجه به احادیث پیاپی بر (ص) که فرمود: «اجرای يك حد از چهل روز بارتدگی صبحگاهی مفیدتر است یا در برخی پاک‌کننده‌تر از چهل روز بازاران نافع است»، منافع اجتماعی حدود و قصاص اسلامی را روشن‌تر می‌سازد. (۱۰)

و نیز آنجا که قرآن قصاص را عامل حیات جامعه میداد (۱۱) مطلب کاملاً روشن می‌شود. و با درمورد حد زنا قرآن بصراحت بیان می‌کند که «فلیشهد عذابهما طائفة من

(۷) و (۸) روزنامه صبح تهران آیندگان شماره ۱۰۳۷ مورخه ۵۷/۷/۲۳

(۹) حقوق جزاه ص ۳ طبع چهارم دکتر سمیعی

(۱۰) کافی ج ۷ ص ۱۷۴

(۱۱) ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب لعلکم تتقون بقره آیه ۱۷۹

المؤمنین» (۱۲) باید گروهی از مؤمنان صحنه مجازات را به بینند و ناظر بر تازیانه خوردن وحد باشند، خود گواه بر فلسفه اجتماعی و پاکسازی و عبرت گیری و سازندگی حکم است. و این نکته است که برخی از دانشمندان غرب پس از ۱۰ قرن به آن رسیده اند «بکاریای ایتالیائی» در رساله «جرائم و مجازاتها» می گوید: «اعمال مجازات برای جرمی که واقع شده نیست، بلکه برای این است که از بدی و شرارت در آینده جلوگیری شود و پس از جرم اولی، دیگر جرائم جدیدی ارتکاب نشود. (۱۳)

پس از این بررسی کوتاه به این نتیجه می رسیم که: مجازات اسلامی فواید زیر را دارا است:

- ۱- موجب تعمیم عدالت اجتماعی و ضامن حفظ امنیت جامعه و افراد است.
- ۲- عامل پاکسازی و بهداشت محیط و جامعه و ریشه کن ساختن فساد و جرم و- خیانت و برای زدودن عناصر فاسد و تبهکار و خلاصه سبب مصونیت جامعه از افراد مجرم است.
- ۳- باعث تنبه و آگاهی دیگران و عبرت مردم از عواقب شوم جنایت و جرم و فساد میشود.
- ۴- عامل ثبات نظام اجتماعی و ضامن بقای سایر حقوق مدنی، فردی و اجتماعی انسانها است. زیرا می دانیم که بشر طبعاً اجتماعی است و نیازمندیهای مختلف او سبب شده است که در اجتماع زندگی بکند و با اصطلاح «مدنی بالطبع» است پس قهرآ انسان و- جامعه نیازمند قوانین مختلفی است تا آرامش و سلامت و امنیت و حقوق او را در اجتماع حفظ کند و جلوی تضادها و خودکامگیهای او را بگیرد.

ضامن و پشتوانه این حقوق، قوانین جزاء و اجرای آنست و بدون اجزاء آن، تمامی حقوق مدنی بی اثر و آسیب پذیر است و هیچ يك از حقوق مدنی باقی نمی ماند.

- ۵- جلوگیری از هرج و مرج چون این تمایل طبیعی بشر است که هر کسی که با وظلمی شده است می خواهد خود تلافی کند و انتقام بگیرد. و این خود موجب هرج و مرج و باعث درگیریها و تصفیه حسابهای خصوصی است. پس صلاح جامعه در آنست که مجازات در دست افراد نباشد. بلکه در صلاحیت حاکم دلسوز و دولت باشد و بعبارت دیگر دستگاه قضائی در حکومت اسلامی قائم مقام فرد میشود و با استقلالی که دستگاه قضائی اسلام دارد می تواند مجرم را در شرایطی که باشد، بکیفر برساند و عدالت را برقرار سازد؛ پس عدالت فردی جای خود را به عدالت اجتماعی می دهد و جلوی تصفیه حسابها و انتقام فردی گرفته می شود.

(ادامه دارد)

(۱۲) سوره نور آیه ۲

(۱۳) حقوق جنائی ص ۱۶



ویژگیهای فراماسونری

علی اکبر - مهدی پور

(آخرین قسمت)

بخش نخست این مقاله را در شماره پیش خواندید اکنون دنباله بحث را مطالعه فرمائید

ویژگیهای ماسونها

ماسونها یکدیگر را «برادر» خطاب می کنند ، و از درجه سوم به بالا را « استباد محترم » می گویند ، و تازه وارد هارا « شاگرد » می نامند .
 در میان ماسونها ، معاونت و همکاری کامل حکم فرماست . نعمت ها و ثروتها و مقامات دنیوی را به یکدیگر ، پیشکش می کنند (البته بضرر مستضعفین و مردم بدبخت) .
 در محافل و مجالس ، از دوستان و همقطاران خود به نیکی یاد می کنند و در تعریف و تمجید آنان مبالغه می ورزند . همواره می کوشند که دستگاههای تبلیغاتی و رسانه های گروهی را بدست آورند ، تا از هر فرصتی برفع خود استفاده کنند .
 اعضای محافل فراماسونری همواره مترصد اطراف و جوانب خود هستند ، که هر فرد برجسته ای را در هر رشته و فنی پیدا کنند ، و آنرا که به نظرشان کردار و ورازدار باشد به سوی خود می کشند و در سلك خود می آورند .
 آنها معتقدند که دستگاه به هر گونه اشخاص احتیاج دارد ، و لذا اگر بکاره و یار قاصد ای

هم دامن همت به کمر بست ، در قاموس آنها مانعی ندارد .

از این رهگذر در دستگاه فراماسونری همه گونه آدم یافت می شود از کارگر و کارفرما گرفته ، تاپاپ و اسقف و امپراطور ، و از تاجر و دکتر گرفته ، تا فیلسوف و پروفیسور ، ممکن است اعضای صدیق این دستگاه باشد .

در دستگاه فراماسونری آنچه مطرح است ، کردانی و رازداری ، و خدمت صادقانه به تشکیلات است از این رهگذر یک بدکاره و یا هنرپیشه نیز می تواند از اعضای فعال این سازمان باشد .

همه اعضاء وظیفه استخباری دارند ، و مخالفین دستگاه را یادداشت کرده ، گزارش می کنند ، و به هر وسیله ای که ممکن است از پیشرفت آنها جلوگیری به عمل می آورند . ولی آدم های خود را ، هر چند کودن هم باشند ، به مقامات عالی می رسانند .

کسی که وارد دستگاه شد ؛ به هیچ وسیله ای جز مرگ ، نمی تواند از عضویت آن خارج گردد . و هرگز استعفای احدی را نمی پذیرند . و اگر کسی اسرار سازمان را افشاء کند ، با وسائل مرموزی او را ازین می برند ، و می گویند : برادر به خواب موقت فرورفت .

بزرگترین دشمن این دستگاه شیطان ، اسلام حقیقی است ، از این رهگذر با تمام قدرت از نشر تعالیم سازنده و ارزنده اسلام راستین جلوگیری می کنند و در نشر تشریفات خشک و بی روحی بنام اسلام ، در میان مسلمانان می کوشند .

عنوان فراماسونری در اوایل قرن هجدهم میلادی در جهان اسلام شایع گردید . و نخستین محفل رسمی در مصر ، سپس در عثمانی (ترکیه امروز) دائر شد .

از میان پادشاهان عثمانی که داخل دستگاه فراماسونری شدند ، می توان از سلطان مراد پنجم و پسرش پرنس صلاح الدین ، نام برد . و پادشاهی که مردانه و سرسختانه با این دستگاه شیطان جنگید ، سلطان عبدالحمید ثانی می باشد ، که مبارزه خود را بقیامت انقراض سلسله سلطنتی آل عثمان دنبال کرد . و از این میان روحانیان عثمانی که داخل این سازمان شدند ، شیخ الاسلام ، موسی کاظم افندی ، و وزیر اوقاف عثمانی ، خیر الله افندی ؛ را می توان نام برد . و در میان هزاران نفر از رجال عثمانی که سالک این طریقت بودند ، رشید پاشای معروف در رأس همه آنها قرار دارد ؛ که خدمات زیادی به این دستگاه انجام داده ، و در توسعه و ترویج آن کوشیده است .

پس از ترکیه نوبت به ایران رسید ؛ و نخستین محفل فراماسونری در ایران به نام « فراموشخانه » توسط « سرملکم خان ارمنی » (Sir-Malcom) تأسیس گردید . و متأسفانه در اوائل مشروطیت بسیاری از رجال ایرانی دانسته یا ندانسته داخل این دستگاه شدند .

دستگاه فراماسونری ، سازمانهای فرعی دیگری بنام باشگاههای : « لاینز » (Lionsclub)

و «دائیز» (Dinerclub) و «روتاری» (Rotaryclub) دایر کرده ، و از این طریق « شیرمردان » و « شیرزنان » رابه خدمت صهیونیسم بین المللی می گمارد .
جای شکفت است که غالب دانشمندان و روشنفکران ما آنچنانکه لازم است این دستگاه شیطانی را شناخته اند ، و به خطراتی که از این طریق جهان اسلام را تهدید می کند ، واقف نیستند .

● در خدمت اسرائیل

گفتیم که دستگاه فراماسونری زمانی بالاترین و امین ترین دستگاه جاسوسی برای امپراطور انگلستان بود ؛ و حالا در خدمت اسرائیل می باشد .
برای تأیید این مطلب ، قسمتی از مقاله ای را که اخیراً در یکی از مجلات تهران منتشر گردید ، عیناً می آوریم :

... اولین رئیس جمهور آمریکا « ژرژ واشنگتن » بود که در بین سالهای ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۷ بر آمریکا حکومت کرد . وی از جمله رؤسای جمهوری آمریکا است که در لژ فراماسون الکساندریا واشنگتن ، استاد بود .

لژ فراماسونری در آمریکا بوسیله انگلستان تأسیس شد ، اماماموران انگلیسی به حدی به مردم احجاف کردند که در شهر «بستن» در قرن هیجدهم همه روشنفکران ، فرهنگیان ، تجار و طبقات مختلف مردم بستوه آمدند و علیه آنان برانگیختند . و برای رهائی یافتن از تعدیات سربازان قرمزپوش انگلستان قیام کردند . فراماسونها نیز به تبعیت از مردم قدم پیش گذاشتند . آمریکا استقلال یافت ، اما بساط فراماسونری برجاماند . و هدف اصلی این سازمان هیچگاه تعطیل نشده است .

« بینامین فرانکلین » معروف هم جزء فراماسونهاست که در استقلال آمریکا دخالت داشته است « آبراهام لینکلن » معروف نیز . . .

رؤسای دیگر جمهوری آمریکا که در لژ فراماسونری وارد بودند و مبدأ تاریخ و احکام و فرامین آنان به زمان ساختن معبد سلیمان برمی گردد به ترتیب عبارتند از :
« جیمز مونروئو » پنجمین رئیس جمهوری آمریکا (بین سالهای ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۵) که طرح عدم دخالت آمریکا در امور دنیای قدیم را پایه گذاری کرد ولی عملی نشد .

« اندرو جانسون » هفتمین رئیس جمهور آمریکا (بین سالهای ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۷) .
« جیمز کدوکس پولک » یازدهمین رئیس جمهور آمریکا (بین سالهای ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۵) .
« جیمز بوکانان » پانزدهمین رئیس جمهور آمریکا ، و بعد از او « آندرو جانسون » (هفدهمین)

« ابرام کارفیلا » (بیستین) « ویلیام ماک کینلی » ، « تئودور روزلت » (بیست و ششمین) « ویلیام هاوارد تافت » (بیست و هفتمین) ، « وارن گامالی هاردینک » (بیست و نهمین) ، « فرانکلین روزلت » (سی و دومین) ؛ « هاری ترومن » (سی و سومین) ؛ « لیندن جانسون » (سی و ششمین) بدین ترتیب از ۳۶ رئیس جمهور آمریکا ، ۱۶ تن ماسون بودند . بعد از جانسون ، نیکسون رئیس جمهور شد که گرفتار داستان واترگیت شد و مجبور به استعفا گردید . معاونش فورد به جای او نشست . و اینک « کارتر » که عکسش را در جراند با عرقچین مخصوص خام های یهودی است در معبد یهودیان چاپ کرده اند ، رئیس جمهور آمریکا شده است . (رنگین کمان سال دهم شماره های ۱۵ و ۱۶) .

* * *

. . . . اینک فرازی چند از نوشته های « آسوشتد پرس و کریسچن ساینس مانیتور » درباره خاورمیانه و نقش اسرائیل در انتخابات رئیس جمهور آمریکا ، را در اینجا می آوریم :

. . . . اعراب نظر مساعدی نسبت به « جیمی کارتر » ندارند ولی معتقد هستند کارتر علیرغم مطالبی که در طی مبارزات انتخاباتی خود مبنی بر پشتیبانی اسرائیل گفته بود ، نمی تواند خواست های اعراب را ندیده بگیرد اعراب از روی کار آمدن حزب دمکرات در آمریکا نگرانند زیرا معتقدند که دمکراتها بیش از جمهوری خواهان تحت فشار و نفوذ طرفداران اسرائیل قرار می گیرند

کشور اسرائیل در دوران زمامداری هاری ترومن بوجود آمد . و بزرگترین پیروزی نظامی را در سال ۱۹۶۷ در دوره ریاست جمهوری لیندن جانسون بدست آورد (که هر دو فراماسون بودند) .

عقب نشینی اسرائیل از سرزمینهای اعراب در دوران ریاست جمهوری دوايت ایزنهاور **ریچارد نیکسون** و **فورد** صورت گرفت ، (که نیکسون بنام واترگیت که ساخته یهودیها بود مجبور به استعفاء شد ، و فورد هم به اسم خیال آزاد کردن دو نفر از محکومین واترگیت و ادامه سیاست نیکسون ، در آستانه موفقیت مسلم و محرز سقوط کرد) .

آن عده از رهبران عرب که سالها خیال می کردند آمریکا می تواند به میل خود از پشتیبانی اسرائیل دست بکشد ، اکنون دریافته اند که سیاست خارجی آمریکا باید مورد تأیید کنگرس قرار گیرد و نه تنها سیاست و اقتصاد آمریکا در دست اقلیت یهود است ، بلکه در شئون دیگر زندگی آمریکائی نیز این نفوذ به عناوین مختلف وجود دارد .

دستگاههای وابسته به تشکیلات فراماسونری در آمریکا ، از قبیل روتاری کلوب ، لاینز ، جمعیت تسلیحات اخلاقی ، جمعیت برادران جهانی ؛ و از همه خطرناکتر سازمانهای

مخوف « مافیا » و « کوزانسترا » و شعبه های آنها در سراسر جهان ، همه و همه يك هدف را دنبال می کنند

در تمام این سازمانها صحبت از آزادی ، برادری ، برابری و تساوی حقوق است ولی حاصل همه این بازیها باید به پیروزی اقلیتی که می خواهد بعد از دو هزار سال امپراطوری تشکیل بدهد تمام شود

از این رهگذر باید همه مسلمانان یکدل و یکصدا آیه شریفه « لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود - مائده ۸۲ - را بخوانند و بکار بندند و به مغز خود بسپارند و آنها را بزرگترین مصداق « هم العدو فاخذروهم - منافقون - ۴ » بدانند و چنین دشمنی را ناچیز نپانگاند .

پایان

دنبالت : مکتب . . .

و بهره گیری یکجانبه و ویرانگر از يك غریزه و عشق ، و تحلیل بردن همه اصالتهای دیگر وجود انسان است .

حتی خود آزادی شعب و ابهام مختلفی دارد که اگر در يك شعبه تعدیل نگردد منجر به - اسارت در شعبه دیگری می شود ، آزادی فکری ، آزادی فردی ، آزادی اجتماعی ، آزادی اقتصادی و مانند آن ، خواهیم دید چگونه « آزادی رقابت » در زمینه های اقتصادی و - آزادی بهره کشی فردی سراز انواع تضادها در می آورد .

و به زودی خواهیم دید که این آزادی اقتصاد کاپیتالیسم چه زنجیرهای اسارت و - استعمار سنگینی برای مردم جهان به ارمغان آورده است ، و چگونه دنیائی را به سوی ویرانی و جنگ سوق می دهد .

(ادامه دارد)

